

مهریه های سنگین علاوه بر آثار و تبعات منفی که در جامعه دارد و در جاهای گوناگون بیان شده، از جمله بالا رفتن سن ازدواج، رشد افسردگی در میان جوانان، سردرگمی و بی هدفی در بین آنان، و نیز آثار منفی دیگر نظیر سوق دختران و پسران ضعیف الایمان به سوی فساد و فحشاء و به دنبال آن تلاش در تخریب جامعه از معنویت و پاکی آثار بد دیگری نیز دارد که در این نوشته به آن پرداخته شده است. و آن اینکه از نظر حقوقی این امکان است که قاضی، جوانی را که بدون هیچ دارایی و بدون هیچ پشتوانه، قباله ای را امضاء کرده که خود را چند صد میلیون تومان بدهکار کرده است. سفیه یا دچار آشفتگی روانی بداند و در این صورت حکم کند که مهریه نوشته شده و اعلام شده نافذ نیست و تنها، زن مهرالمثل را طلبکار است. و در صورتی که زن با استناد به حکم قاضی بخواهد عقد را فسخ کند وضعی بهتر از این نخواهد داشت بلکه منافع ازدواج را نیز از دست خواهد داد.

بنابراین با توجه به اینکه مهریه رکن عقد نیست، در مهریه های سنگین که معلوم است شوهر به تنهایی یا حتی با کمک خانواده اش، به راحتی توان پرداخت آن را ندارند، همانند جایی است که مهریه ای مشخص نشده است که در این صورت عقد صحیح است ولی مقدار لازم الاداء همان مهرالمثل است، آنگاه چون شوهر معمولاً توان پرداخت چنین مهریه ای را دارد اگر زن مطالبه کند به او می پردازد وگرنه به صورت دین برنمه اش می ماند بنابراین نیازی به زندان نمودن شوهر یا اثبات اعسار او نیست.

مهریه های سنگین زنان

از اموری که بدیهی فقه یا از امور نزدیک به بدیهی می باشد این است که برای مهریه، حداکثری نمی توان تعیین کرد و از برخی آیات استفاده شده است که مبالغ بسیار سنگین نیز می تواند به عنوان مهریه قرار گیرد. مثلاً آیه ذیل را بنگرید:

«و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آتیتم احدیهم قنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً»

و اگر خواستید همسری را جایگزین همسر دیگری کنید، و به یکی از آنان مال فراوان داده اید چیزی از آن را پس نگیرید».

«قنطار» به معنای مال زیاد است و در گفته های مفسران و روایات، مصداق های متعددی برای آن ذکر شده است از جمله: هزار و دویست اوقیه. هزار و دویست مثقال، هزار دینار، دوازده هزار درهم، هشتاد هزار درهم صد رطل، هفتاد هزار دینار و طبق روایتی از امام باقر(ع) و حضرت صادق(ع) یک پوست گاو پر از طلا که البته برخی اقوال نیز مطابق این روایت است.

برخی نیز «قنطار» را به معنای دیه انسان دانسته اند.

حال باتوجه به اینکه یکی از مصداق های «قنطار» یک پوست گاو پر از طلاست و گرفتن همسر جدید یا قصد طلاق موضوعیتی ندارد معلوم می شود که به عنوان مهریه می توان یک پوست گاو پر از طلا به زن داد.

پس جلوگیری از قراردادن مهریه های سنگین ظاهراً وجه شرعی ندارد.

در تاریخ آمده که یکی از خلفاء تصمیم گرفت برای مهریه زنان حدی قرار دهد که زنی از پشت پرده با خواندن آیه 20 سوره نساء آن خلیفه را محکوم کرد.

پس از نظر شرعی مهریه زیاد قراردادن برای زن اشکالی ندارد، بلکه بحث اینکه آیا از راه حلال مال انبوه این چنینی جمع می شود که بتوان از آن مقدار پوست گاو طلا به کسی داد بحث دیگری است که باید در جای دیگری پیگیری شود.

اما بر فرض مال حلالی باشد و شخص پولداری باشد که چنین توانی داشته باشد شرعاً اشکالی ندارد ولی اشکالات اجتماعی فراوانی پیش می آید که باید به آنها توجه داشت.

گاهی سرمایه داری متمول، با دختر سرمایه دار دیگری هم تیپ خود ازدواج می کند و مثلاً پوست گاوی پر از طلا را مهریه وی قرار می دهد و چون توان پرداخت دارد، آن را پرداخت هم می کند، از لحاظ شرعی عقد صحیحی برقرار شده و مشکلی هم ندارد، شاید برای توده اجتماع تبعات و آثار منفی هم نداشته باشد، زیرا این گونه افراد انگشت شمارند و تافته جدا بافته ای هستند که نه فراوانند و نه الگوی جامعه هستند و نه کار آنان چندان تأثیری در روند جامعه دارد، زیرا آن اموال، پیوسته بلوکه در دست همان افراد خاص است و گهگاهی از یکی به دیگری با مهریه، یا ارث منتقل می شود.

اما همین کار را اگر یکی از رهبران مذهبی سیاسی، مردم انجام دهد و مهریه ای سنگین به عروشش بدهد، بخاطر تبعات منفی اجتماعی آن مسئول خواهد بود، زیرا بر فرض که مال حلال و پاکی را مهریه قرار داده باشد، ولی چون جامعه او را به عنوان یک الگو، می نگرد از این جهت که به جامعه درس اشتباه داده و مسیر جامعه را منحرف ساخته، مسئول است.

قرآن کریم می فرماید:

«يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتُنَّ كَاٰخِدٍ مِّنَ النِّسَاءِ اِنَّ اَتَّقِيْتَنَّ ...»

ای زنان پیامبر، اگر شما تقوا پیشه کنید، مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید.

اما اگر سرمایه داری خواست از خانواده متوسط جامعه یک عروس انتخاب کند و مهریه ای سنگین و کادوهای سنگینی به عروس خانم بدهد اینجاست که مشکل ساز می شود، زیرا در یک دبیرستان همه دختران خود را با آن عروس مقایسه می کنند و چون نصف بیشترشان خود را برتر از او در علم، کمال و ... می بینند فکر می کنند که باید خواستگاری این چینی به سراغ آنان نیز بیاید و چون مهریه او مثلاً دو هزار سکه بود مهریه ما نیز باید چنین باشد. و به خواستگاران متعدد با مهریه های مختلف «نه» می گویند تا خواستگار مطلوب شان با هواپیمای شخصی برسد، در این صورت یکی از امور ذیل ممکن است اتفاق بیفتد.

1- پسران مؤمن به سراغ دختران مؤمن می روند و چون دختران حال و هوای مهریه سنگین آنچنانی را دارند، جواب مثبت نمی دهند از یک سو، پسران مؤمن، نمی توانند دروغ بگویند و با وعده و وعید دختران را بفریبند از آن طرف دختران نیز مؤمن هستند و دنبال فساد نمی روند پس هر دو گروه، بدون ازدواج می مانند که تبعات منفی خود نظیر افسردگی، عصبیت، بدبینی و ... را به همراه دارد.

2- پسران در قیافه مؤمن، نه مؤمن واقعی، به خواستگاری دختران مؤمن می روند و با وعده تهیه مهریه سنگین و قول و قرارها و نوشتن و امضاء کردن ها،

زن را به دست می آورند و سپس به هیچیک از وعده ها عمل نمی کنند و دختر نیز یا از روی نجابت و پاکی و ترس رفتن آبرو می سوزد و می سازد، ولی بدبینی نسبت به اسلام و مسلمین پیدا می کند و این بدبینی کم کم وجود او و اطفاالش را پر می کند که ضرر و زیان بزرگی است، علاوه بر افسردگی های روحی و سرخوردگی های آرمانی که پیدا کرده است، و یا روش ناسازگاری را در پیش می گیرد، نزاع ها بالا می گیرد و حتی کار به طلاق نیز می رسد و دختر، محروم از همه چیز به خانه پدری برمی گردد. و شاید باز به امید مهریه ای سنگین که هیچ گاه به آن نمی رسد ولی افسردگی شدید، بدبینی، کینه و ... نتیجه این چنین ازدواج با چنان مهریه غیرواقعی است.

3- پسران و دختران متوسط الایمان که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، وقتی توان ازدواج با مهریه های سنگین و کادوهای بعد از آن را در خود نمی بینند و راه حلال را تقریباً بسته می یابند، به راهکارهای دیگری می اندیشند. پسران بیشتر راههای حرام را برمی گزینند و به انواع حيله ها متوسل می شوند تا شهوت خود را اشباع کنند و در این راه همه کارها و گزینه ها را تجربه می کنند. زنان نیز گاهی در قالب دختران فراری بروز پیدا می کنند و گاهی دل به گناه می سپارند و به انواع راههای خلاف کشیده می شوند، و گاهی به فکر شکار پسران می افتند! و به خیال خود با آنان طرح دوستی می ریزند تا پس از مدتی رفت و آمد پسر عاشق آنان گردد و در حال عشق بتوانند مهریه

سنگین را از آنان طلب کنند! غافل از اینکه پسران هر روز به بهانه ای مقداری پول از دختر می گیرند و در فرصت مناسب پس از استفاده های گوناگون خود، ناگهان غیب می شوند.

4- درصدی کمی از افراد از زن و مرد که فاسدند و به فکر اصلاح خویش و آبروی خود و خانواده نیستند، که آنان از محور بحث خارجند و ارائه راهکار و آثار و تبعات کار آنان از عهده این نوشته خارج است.

5- در چنین آشفته بازار تنها گروهی از زنان که در فکر جمع اموال از راه ازدواج و طلاق هستند، در حین خواستگاری و امثال آن چهره خوب، فهیم، عاقل و ... از خود ارائه می دهند. پس از ازدواج و گرفتن مهریه، حيله گری های زن شروع می شود، بدسلیقگی

در پذیرایی از مهمان، بدسلیقگی در چیدن اثاثیه منزل، بد اخلاقی و ... چنان می کند که مرد او را طلاق دهد تا مردی دیگر و زمانی دیگر.

اینها انواع و اقسامی که پیوسته در مجله ها و روزنامه ها نمونه هایش مطرح می شود و پیوسته به جوانان توصیه می شود که مواظب دام ها باشند و درایت بیشتری به خرج دهند. که اگر مهریه ها متوسط و پایین بود و ازدواج ها ساده، بسیاری از این حيله گری ها نبود.

اما آنچه اساس این نوشته را تشکیل می دهد و نکته های جدید فقهی و

پیشنهادهای جدید حقوقی دارد، قسمتی است که از اکنون به آن پرداخته می شود، بر اثر همان اتفاقی که نباید می افتاده و زیاد اتفاق افتاده و در مرور زمان تشدید شده کم کم مردم به راهکاری رسیده اند که فشل و بی فایده است و دقت در آن، فسادهای فقهی حقوقی آن را آشکار می سازد.

باید برای یک دختر متوسط، مهریه ای سنگینی قرار داده نمی شد که شد، دیگرانی چشم و هم چشمی نمی کردند و بر مبلغ ها نمی افزودند، که افزودند کم کم پرداخت مهریه مشکل شد و در حین عقد، توانش نبود ولی تا حین عروسی پرداخت می شد، کم کم تا حین عروسی نیز تمامی آن امکان پرداخت نداشت و برخی به بعد از عروسی حواله شد. با مرور زمان و طول کشیدن دوره تحصیل پسران و دختران، و نداشتن مال و اموال و هزینه سنگین تحصیل و رو به ضعف نهادن توان مالی پدران و مادران، کم کم مهریه به عنوان دینی به عهده داماد قرار گرفت که عندالمطالبه یا عندالاستطاعه تا آخر عمر پرداخت کند. کم کم چشم و هم چشمی ها موجب شد که این رقم اعتباری که به عنوان دین

بر عهده شوهر بود به صورت نجومی بالا برود به گونه ای که به تدریج احتمال توان پرداخت آن عندالمطالبه به صفر نزدیک شد و بنابراین امضای شوهر در پایین ورقه، ارزش خود را از دست داد به گونه ای که امروزه هر قاضی به راحتی می تواند حکم اعسار صادر کند و واقعاً اگر زن، مدعی است که مرد معسر نیست باید دلیل های خود را ارائه کند. وگرنه ظاهر قریب به اتفاق جوانان پایین شهری توان نداشتن بر پرداختن مهریه های چند میلیونی است.

حال سخن ما این است که اعتبار، دین و به عهده گرفتن اموری عرفی است و عرف، عهده هر فردی را تا حدود معینی قبول دارد و بیش از آن را بر نمی تابد.

مثلاً بانک به هر کسی دسته چک نمی دهد پس زیادی از مردم از این اعتبار محرومند.

تازه پس از داشتن دسته چک، نوشتن هر مبلغی بر روی آن از سوی هر کسی پذیرفته نیست، چک یک معلم، برای خریدن یک تلویزیون یا یخچال معتبر

است اما برای خریدن یک آپارتمان چند طبقه، صاحب آپارتمان قبول نمی کند و امضای یکی، دو نفر معتبر دیگر را می خواهد در حالی که چک یک بازاری معروف در این مورد امضاء دیگری و ضمانت دیگری را نمی خواهد. پس افراد حسب مال و موقعیت، اعتبارات متفاوتی دارند.

همچنین وعده یک نفر عادی به اینکه فردا یک سکه به شما قرض می دهم قبول است ولی اگر همین عدد، به صد و یا هزار رسید، کسی چنین وعده ای را جدی تلقی نمی کند. که یک فرد عادی توان قرض دادن یا هبه کردن هزار سکه را داشته باشد. پس وعده دهنده. و قبول کننده، هر دو دارای اشکالند و برای این وعده نمی توان ارزشی قائل شد و عقلاء به آن اعتنایی نمی کنند.

حال امضا کردن زیر ورقه قبالة نکاح نیز همین گونه است و امضای چند شاهد و یا گرفتن چک یا سوگند دادن و امثال آن دردی را دوا نمی کند، زیرا یا امضاء کننده شیاد است که این امور برایش مهم نیست، یا مضطر به زن گرفتن است و به هر حال امید دارد کمک غیبی که گنجی زمینی، یا هدیه ای آسمانی برسد و مهریه پرداخت شود، یا زن با لطف و کرامت خود ببخشد. ولی به هر حال عرف برای این امضاء به خودی خود اعتباری قائل نیست. و در انتظار کمک های غیبی این چنینی نشستن را عین جنون می داند.

بنابراین، می توان این احتمال را تقویت کرد که پس از بی ارزش بودن امضای زوج در مبالغ سنگینی که توان پرداخت آن در وی وجود ندارد، عقد بدون مهریه می شود و چنین عقدهایی اگر قبل از آمیزش به طلاق منجر شود، زن تنها هدیه، کادو و متاعی متعارف دریافت می کند. و اگر با آنان آمیزش صورت گرفته باشد، مهریه ای همانند مهریه های زنانی هم قدر او، برایش محاسبه می گردد.

بنابراین نیازی به زندان کردن شوهر یا اثبات اعسار او نیست تا به پرداخت ماهی یک سکه یا کمتر و بیشتر مجبور گردد. بلکه اساساً قراردادن مهریه های سنگینی که شوهر عادة یا غالباً توان پرداخت آن را ندارد، مثل این است که عقد ازدواج را بدون ذکر مهریه منعقد ساخته است و چون ذکر مهریه از شرایط صحت عقد نکاح نیست، پس اصل نکاح صحیح است و زن مهرالمثل طلبکار است.

اشکال 1: با این حساب همه ادله «وفای به عهد»، «وفای به قول» و «مؤمنون به شرط های خود عمل می کنند» و ... ملغاست؟!

جواب: خیر، همه امور بر سر جای خود صحیح و لازم العمل است، اما وقتی کسی توان عمل به آنها را ندارد و طرف مقابل هم می داند که او توان ندارد و عالم و آدم می دانند که او توان ندارد، الا اینکه امر خارق العاده ای اتفاق بیفتد، در این حال دیگر ادله ذکر شده، کاربرد ندارد. زیرا معاملات براساس عقلانه بودن آن صحیح است. به همین جهت خرید و فروش نجاسات، محرمات و اموری که از نظر ارزشی صفر هستند، باطل می باشد. و به عبارت دیگر (اوفوا بالعقود) در محدوده و در شرایط خاصی، وجوب وفاء دارد و معامله سفیه، معامله غیر مختار و ... درست نمی باشد. حال یکی از موارد، قبول پرداخت مهریه ای است که توان پرداخت آن موجود نیست.

اشکال: می توان در این موارد به قاعده میسور تمسک کرد و گفت حال که شوهر توان پرداخت تمامی تعهدهایش را ندارد پس به مقدار توانش ماه به ماه، یا سال به سال بپردازد که همان کاری است که قضاات پس از اثبات اعسار شوهر، انجام می دهند؟

جواب: در بحث معاملات بخاطر شرایط خاص و ادله ای که وجود دارد و پیوسته مورد بررسی و مناقشه علمی واقع شده است، برخی معاملات را باطل، برخی را دارای خیار و برخی را لازم الجبران می دانند. باید بررسی شود که اینگونه عقد نکاح با کدامیک از موارد بیع مشابه است و ادله کدامیک، در اینجا امکان سریان دارد.

به نظر می رسد بحث مهریه های سنگینی که امکان پرداختش نیست نظیر فروختن اسب یا برده فراری می باشد که در فقه، اینگونه معامله را باطل می دانند چون خریدار در مقابل پولی که می دهد چیزی به دست نمی آورد. بلکه ممکن است کسی بحث ما را نظیر آنجا که فروشنده مال خود را بهتر از آنچه که هست نشان دهد (خیار تدلیس) یا نظیر آنجایی که فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد مثل اینکه اسبی را بفروشد و آن فرار کند که در این صورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند (= خیار تعذر تسلیم) یا نظیر آنجایی که یکی از آنان شرطی کند و بعد شرط خود را انجام ندهد (خیار تخلف شرط) بداند ولی با توجه به اینکه در عقد نکاح خیار (= اختیار فسخ) وجود ندارد بلکه نکاح صحیح است و لازم. اما مهریه یا امکان پرداخت دارد چون مشخص و مقدور است، که همان پرداخت می گردد، یا مشخص است ولی مقدور نیست، که به «مهرالمثل» تبدیل می شود. پس وجهی برای تمسک به «قاعده میسور» و امثال آن وجود ندارد علاوه بر اینکه بسیاری از فقیهان در ادله قاعده میسور مناقشه کرده اند که فعلاً مجال مطرح ساختن آن نیست.

سؤال: چه نیازی به این راه حل جدید هست، مگر راهی که قضاات در پیش گرفته اند چه اشکالی دارد؟ آنان بررسی می کنند، یا شوهر توان پرداخت مهریه را دارد که مجبورش می کنند بپردازد یا توان پرداخت ندارد که حکم اعسار بر او بار می کنند و به مقدار توانش در هر ماه یا هر سال از او می گیرند.

جواب: کار ما و آنان نظیرهای فراوانی در فقه دارد که دو مسیر متفاوت طی می کنیم مثلاً می گویند زکات، به نه چیز تعلق می گیرد که هفت قلم از آن مربوط به کشاورزان و دامداران است. و چون می بینند این دو قشر خودشان نیاز به یارانه دارند تا از هستی ساقط نشوند می گویند زکات را از آنان می گیریم و دوباره به آنان هدیه می دهیم و حکومت اسلامی را از راه مالیات و نفت اداره می کنیم ولی ممکن است بگوییم تعلق زکات بر 9 چیز جزء ثبوتات دین نیست و جزء متغیرات است و نیازی نیست تا زکاتی را بگیریم و دوباره ببخشیم.

یا می گویند متنجس تا هر چند واسطه نجس کننده است و چون می بینیم در برخی جاهای شلوغ در یک ساعت انسان یقین پیدا می کند که زمین و زمان نجس شده است با انواع راهها برای خود شکی ایجاد می کنیم آنگاه اصالة البرائه و اصالة الطهارة جاری می کنیم. ولی بنده می گویم بسیاری از جاها با این حساب متعلق شک قرار نمی گیرد و طبق نظر مشهور یقیناً نجس است، ولی اگر گفتیم متنجس، نجس کننده نیست از تمامی این آسیب ها در امان می مانیم و فقه روند عرفی خود را طی می کند. به همین جهت در بحث اینجا هم به جای این که اول مهریه را ثابت بدانیم بعداً با عسر و حرج و امثال آن، زیادی از آن را ساقط کنیم و بر سالی سه چهار سکه اکتفا کنیم که در مجموع به صد سکه نرسد، از همان اول با بیانی که نوشته شد می گوئیم، مهرالمثل که مبلغی در همین حدود خواهد بود.